

نام ایران در نخستین اشعار فارسی*

ضیاءالدین سجادی

نام ایران از قوم آریان گرفته شده و آیریا، آیران و ایران از اینجا آمده است. آریانها سرزمین اصلی و مرکزی خود را «آیران وئجه» یا «ایران ویج» می‌گفتند که حدود خوارزم بود. اراتستن مورخ یونانی نخستین بار قسمتی از ایران را «آریانا» نامیده است.^(۱) «آیران وئجه» در اوستا نیز ذکر شده است. از جمله چنین آمده^(۲):

«نخستین جاها و سرزمین‌های بهتری که من اهورامزدا بیافریدم ایران ویج
(= خوارزم) است در کنار آمویه...»

بعدها در کتب تاریخ و جغرافی قدیم غالباً «ایران‌شهر» را به معنی مملکت و کشور ایران به کار برده‌اند، در دوره ساسانیان هم ایران را «ایران» و «اران» هر دو

*. نامواره دکتر محمود افشار (تهران: ۱۳۶۵)، جلد ۲، صص ۷۵۹-۷۴۸.

۱. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۶.

۲. فرهنگ ایران باستان، تألیف پورداد، ص ۱۸۵، نیز در یسناگزارش پورداد ص ۳۳-۵۲ درباره ایران ویج و آمویه بحث شده است.

کلمه به کسر الف اول) و «ایران شهر» می‌گفتند.^(۱) این نام کهن و باستانی بعد از اسلام غیر از کتب تاریخ و جغرافی در متون نظم و نثر فارسی به صورتهای مختلف آمده و در این مقاله قصد داریم به مواردی که در نخستین شعرهای فارسی، باز می‌خوریم یادآوری کنیم، اما پیش از آنکه به ذکر اشعار پردازیم، مناسب است اشاره کنیم که در قدیم‌ترین نثر فارسی یعنی مقدمه شاهنامه ابومنصوری که در محرم سال ۳۴۶ ه. ق نوشته شده، نام ایران شهر در جایی که از تقسیم کشورها صحبت می‌کند، چنین آمده:^(۲)

«هفتم را که میان جهان است خنرس بامی خواندند و خنرس بامی این است که ما بدو اندریم و شاهان او را ایران شهر خواندندی».

و مسعودی در التنبیه و الاشراف بجای خنرس «خنبرث» ذکر کرده و نوشته است^(۳)

«اقلیم چهارم منسوب به بابل است و به نام آن معروف است و نام آن به کلدانی که همان سریانی است، «ختبرث» بوده و همه طبقات ایرانیان آن را به همین نام می‌خوانده‌اند».

و نیز می‌نویسد^(۴):

«ایرانیان این ناحیه را به انتساب ایرج، پسر فریدون، ایران شهر می‌نامیدند».

و در تاریخ طبری^(۵) آمده است:

«افریدون قسمت میانه و آباد زمین را که اقلیم بابل است و آن را خنارث

۱. فرهنگ فارسی محمد معین، اعلام.

۲. بیست مقاله قزوینی، مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ص ۳۲.

۳. ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۶.

۴. ص ۳۸.

۵. ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۱۵۴.

گفتند با هند و سند و حجاز و جاهای دیگر به ایرج داد که برادر کوچکتر بود و او را بیشتر از همه دوست داشت و بدین سبب اقلیم بابل ایرانشهر نام گرفت».

در اصطخری و ابن حوقل هم «ایرانشهر» آمده است^(۱) اما در قدیم‌ترین جغرافیای فارسی یعنی «حدودالعالم» که به سال ۳۷۲ تألیف شد، نام ایران یا ایرانشهر نیست اگرچه ناحیه‌ها و شهرهای ایران را شرح داده است. در صورة الارض ابن حوقل نام ایران بارها ذکر شده از جمله درباره «مرو» می‌نویسد^(۲):

«شهر مرو در آغاز اسلام لشکرگاه مسلمانان بود و کشور ایران از آنجا به دست مسلمانان افتاد، چه یزدگرد پادشاه ایران در آسیاب «زرق» واقع در مرو کشته شد».

ابوحنیفه دینوری (متوفی ۲۸۲ هـ. ق) که کتاب اخبار الطوال را در ۲۲۷ هـ. ق^(۳) به پایان رسانیده، در موارد بسیار نام ایران و ایرانشهر را آورده از جمله می‌نویسد^(۴):

«سام (پسر نوح) جانشین پدر گشت... و چون راه وی در رفتن و برگشتن به بیلاق و قشلاق از سمت شرقی دجله بود لذا نقطه آمد و شد او را سام راه، گفتند و این همان سرزمینی است که عجم آن را ایران نامیده است، از آنجا که خاک عراق را مسکن خویش قرار داده بود از این‌رو ایرانشهر نامیده شد».

ایران قدیم به اپاختر یا باختر در شمال شرقی و سند در شرق و دریای عمان و خلیج فارس در جنوب و بین‌النهرین و قفقاز در شمال غربی منتهی می‌شده، و بسیاری از شهرهای کنونی مانند کرمان و اصفهان و ری و همدان و

۱. یادداشت‌های قزوینی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. ترجمه دکتر جعفر شعار، ص ۱۷۱.

۳. ترجمه صادق نشأت، مقدمه ص کج.

۴. همان ترجمه ص ۲.

سیستان و کاشان و استانهایی مانند خوزستان و فارس جزء آن بوده که همه قدمت تاریخی داشته‌اند^(۱)، و خراسان بزرگ در مشرق این سرزمین قرار داشته است. و اینک به اشعار قدیم فارسی در قرن چهارم هجری قمری، می‌پردازیم، البته بجز شاهنامه که در سراسر آن نام ایران و ایرانی آمده است.

اگر نخستین شعر فارسی را از سال ۲۵۳ ه. ق، زمان یعقوب لیث بدانیم^(۲) تا سال ۳۷۰ ه. ق که به قول معتبر سال آغاز تصنیف شاهنامه است، در اشعار این دوره صد و بیست ساله نام ایران بسیار آمده و بخصوص در این اشعار که منشاء ظهور و رواج آنها خراسان بزرگ بوده، امرا و شاهان، امیران و شاهان و بزرگان ایران نامیده شده‌اند، چنانکه رودکی (متوفی ۳۲۹ ه. ق) در قصیده خمریه معروف خود، درباره ابو جعفر حکمران سیستان^(۳) می‌گوید:

شادی بوجعفر احمد بن محمد آن مه آزادگان و مفخر ایران
و اما در اشعار دیگر:

در مثنوی آفرین‌نامه ابوشکور بلخی که به سال ۳۳۶ ه. ق سروده شده آمده است:^(۴)

بگفته است دانای ایران به طوس که دستی که نتوان بریدن به بوس
که مصراع دوم مثل است و سعدی چنین گفته:^(۵)

چو دستی نتانی گزیدن^(۶) بیوس که با غالبان چاره زرق است و لوس
از شاعران این دوره کسی که بیش از همه در شعر خود ایران و ایران زمین آورده، دقیقی (مقتول به سال ۳۶۷ یا ۳۶۸ ه. ق) است که در گرشاسبنامه گفته است:

۱. رک: جغرافیای تاریخی ایران تاریخ، تألیف بارتولد، ترجمه حمزه سرداور (طالب‌زاده)، نیز راجع به حدود ایران و تقسیمات کشور در دوران هخامنشی و اشکانی و ساسانی رک: ایران در عهد باستان تألیف دکتر مشکور، ج ۱، ص ۷-۲۳.

۲. تاریخ ادبیات دکتر صفا، جلد ۱، ۱۴۶.

۳. شرح حال ابو جعفر در احوال و آثار رودکی، ج ۲، ص ۴۹۲-۴۷۸.

۴. احوال و آثار رودکی، ج ۳، ص ۱۲۴۶.

۵. امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۸۱۲.

۶. بوستان، تصحیح قریب چاپ دوم، ص ۵۵ و تصحیح دکتر یوسفی، ص ۵۰.

- به ترکان نداده است کس باژ و ساو
 به ایران شویم از پی کار اوی
 گزینان ایران و اسپهبدان
 چنین گفت گشتاسب با مهتران
 سپردش بدو گفت بردارشان
 از ایران فرخ به خلخ شدند
 همه کار ایران مر او را سپرد
 چو با شاه ایران گوزم این براند
 شه چیشش گفتا به ایران خرام
- (۱) به ایران نبیشان همی توش و تاو
 (۲) نمایم در کشور آثار اوی
 (۳) مهان جهان دیده و موبدان
 (۴) بزرگان ایران و گندآوران
 (۵) از ایران و این مرز بگذارشان
 (۶) ولیکن به خلخ نه فرخ شدند
 (۷) که او را بدی پهلوی دستبرد
 (۸) گو نامیردار خیره بماند
 (۹) نگه کن به دانش به هر سو به گام

و «ایران زمین» در این ابیات آمده است:

- بدانید گفتا کز ایران زمین
 زمین کشانی و ترکان چین
 در آورد لشکر به ایران زمین
- بشد فرۀ ایزد و پاک دین (۱۰)
 ترا باشد آن همچو ایران زمین (۱۱)
 شه کافر، آن دل براگنده کین (۱۲)

و:

- به ایران زمین بازکردند روی
 مر آن خستگان را ببردند نیز
- همه چیره دل گشته و رزم جوی
 نهشتند بر جایگه هیچ چیز

۱. دیوان دقیقی، چاپ دکتر دبیر سیاقی، ص ۳۱.

۲. ص ۳۴.

۳. ص ۳۹.

۴. ص ۴۰.

۵. ص ۴۲.

۶. ص ۴۲.

۷. ص ۸۱.

۸. ص ۸۶.

۹. ص ۹۵.

۱۰. ص ۳۲.

۱۱. ص ۳۶.

۱۲. ص ۴۶.

به ایران زمین باز بردندشان به دانایزشکان سپردندشان^(۱)
 اکنون به اشعار شاعران دیگر نیمه دوم قرن چهارم و اول قرن پنجم؛ اشاره
 می‌کنیم که معاصران فردوسی بوده و در اوائل قرن پنجم درگذشته‌اند.
 عنصری (متوفی بسال ۴۳۱ ه. ق) در شعرش نام «ایران و «ایران‌شهر»
 آورده و از جمله در قصیده‌ای به مدح سلطان محمود گوید:^(۲)
 تا به نام او کند خطبه در ایران خطبه‌گر قبله شاهان گیتی تربت ایران بود
 و در قصیده دیگر به مدح محمود سخن از ایلک آورده و گفته است:^(۳)
 حدیث ایلک ماضی که تا موافق بود
 نبود نامه او را بجز ظفر عنوان
 چو شد مخالف و در دوستی خلاف آورد
 نشاط او غم دل گشت و جاه او خلقان
 خجسته رایت منصور چون ز دارالملک
 بکرد جنبش و شد سوی کشور ایران
 از آن سپس چو بیامد به رزم شاه برفت
 قفا دریده، هزیمت بسوی ترکستان
 و ایلک‌خان، نصر بن علی بن موسی، حکومت ماوراءالنهر را داشت و قبلاً
 قراردادی بین او و محمود منعقد شد و بعد قرار بهم خورد و دوستی به دشمنی و
 مخالفت بدل شد^(۴). عنصری در قصیده دیگر به مدح محمود گوید:^(۵)
 نجات خلق به حمد محمد و محمود
 سر نبی و نبی خدایگان جهان

۱. ص ۷۸.

۲. دیوان عنصری، تصحیح دکتر یحیی قریب، ص ۵۰.

۳. دیوان، ص ۱۴۰.

۴. حواشی چهار مقاله، به کوشش دکتر محمد معین، ص ۶۸، تاریخ دیالمه و غزنویان، تألیف عباس پرویز، ص ۲۱۷-۲۲۴، ترجمه تاریخ بیهی تصحیح دکتر جعفر شعار، ص ۲۸۱-۲۸۷.

۵. دیوان عنصری، ص ۱۴۲.

از آنکه بد به حجاز آن و این به ایرانشهر

حجاز دین را قبله است و ملک را ایران

و در قصیده دیگر: (۱)

به یک چهار یک از روز خسرو ایران

حصار و نعمت از آن لشکر قوی بستند

و در قصیده دیگر: (۲)

کفایت و کرم و فضل خسرو ایران

ولیکن از قبل آنکه او همی دانست

و در قصیده دیگر: (۳)

در ایران از عطای شاه ایران

برهنه شاعر و درویش زائر

یکی دینار برسجد به قیان

یکی دیبا فرو ریزد به رزمه

و در قصیده‌ای به مدح خواجه احمدبن حسن میمندی وزیر محمود

گوید: (۴)

دل نگهدار این تن از دردش که دل باید ترا

تا ثنای کدخدای کشور ایران کنی

و در قصیده‌ای به مدح محمود نام «ایران‌شهر» آمده به این شکل: (۵)

ز حرص مدحش اندر زمین ایرانشهر همی بروید شعر ار پراکنند شعیر

اما نام ایران در اشعار منوچهری دامغانی (متوفی ۴۳۲ هـ.ق): در قصیده‌ای

به مدح مسعود غزنوی به مطلع:

کرده است رای تاختن و قصد کارزار

بر لشکر زمستان نوروز نامدار

گوید: (۶)

مال جهان ببخشی از عود تا به تار

ملک جهان بگیری از قاف تا به قاف

مشرق بدین قبیله و مغرب بدان تبار

توران بدان پسر دهی، ایران بدین پسر

۱. دیوان عصری، ص ۱۵۸.

۲. ص ۱۶۱.

۳. ص ۱۶۴.

۴. ص ۱۷۰.

۵. ص ۷۵.

۶. دیوان منوچهری، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۳۱.

و در قصیده دیگر: (۱)

ای سپاهت را سپاهان، رابنت را ری مکان

ای ز ایران تا به توران بندگان را وثاق

و در قصیده معروف به مطلع:

شبی گیسو فرو هشته به دامن پلاسین معجر و قیرینه گزن

در مدح سپهسالار علی بن عبیدالله صادق گفته است: (۲)

علی بن عبیدالله صادق رفیع الشأن امیر صادق الظن

جمال ملکت ایران و توران مبارک سایه ذوالطول والمن

و در قصیده‌ای از شکایت حسودان، خطاب به حاسد خود گوید: (۳)

خواست از ری خسرو ایران مرا بر پشت پیل

خود ز تو هرگز نیندیشید در چندین سنین

در یک مسمط در وصف خزان و مدح مسعود غزنوی، چون به مدح مسعود

می‌پردازد می‌گوید: مسعود هنوز جوان است و بتدریج بر دشمنان مملکت چیره

می‌شود، پس می‌گوید: (۴)

زود شود چون بهشت گیتی ویران بگذرد این روزگار سختی از ایران

روی به رامش نهد امیر امیران شاد و بدو شاد این خجسته وزیران

دست به می شاه را و دل به هژیران دیده به روی نکو و گوش به قوال

فرخی سیستانی شاعر خوش طبع و لطیف‌گوی (متوفی ۴۲۹ هـ.ق) بیش از

عنصری و منوچهری نام ایران را در شعرش آورده، به این شرح که بیست و هشت

مورد نام «ایران» و یک مورد «ایران زمی» و یک جا هم نام «ایران شهر» در دیوان

فرخی آمده است به این ترتیب:

در قصیده‌ای در وصف شکارگاه محمد بن محمود غزنوی، درباره شکار از

۱. ص ۴۶.

۲. ص ۵۹.

۳. ص ۷۰.

۴. ص ۱۳۷.

ناوک امیر گوید: (۱)

این همی رفت و همه روی پر از خون دو چشم
وان همی گفت و همه سینه پر از خون جگر
راست گفتی که شکسته سپه‌خان اندی
پیش محمود شه ایران در دشت کتر
و دشت کتر یکی از نواحی هند است و فرخی در قصیده معروف:
افسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر
به «کتر» اشاره کرده و گفته است: (۲)

ز بت پرستان چندان بکشت و چندان بست
که کشته بود و گرفته ز خانیان به کتر
و جنگ کتر جنگی است که سلطان محمود در روز یکشنبه ۲۲ ربیع الآخر
سال ۳۹۸ هـ. ق در دشت کتر، چهار فرسنگی بلخ کنار پل چرخیان با ایلک خان،
خان ترکستان و یوسف قدرخان بن بغراخان ملک کاشغر و ختن کرد، و محمود بر
آنان پیروز شد. (۳)

و در مدح محمد بن محمود گوید: (۴)

میر همه میران پسر خسرو ایران بو احمد بن محمود آن ابر درم بار
و هم ضمن مدح او گوید: (۵)
تهی نیست از بخشش او سرایی چو از لشکر شاه ایران حصار
و در چند قصیده که در مدح امیر یوسف ناصرالدین برادر محمود گفته
به شاه ایران یا شه ایران اشاره کرده از جمله: (۶)

۱. دیوان فرخی، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۱۶.

۲. دیوان فرخی، ص ۷۱.

۳. هشت مقاله تاریخی و ادبی، نوشته نصرالله فلسفی، ص ۳۴ حاشیه ۲.

۴. دیوان، ص ۱۱۹.

۵. ص ۳۷۴.

۶. ص ۲۰۰ و موارد دیگر در مدح مسعود که نام ایران آمده: ص ۱۴۲.

چون شه ایران والا به نسب با شه ایران همتا به گهر
و نیز: (۱)

گر تو رفتی سوی ارمن بدل بیژن گیو از بساط شه ایران بسوی جنگ گراز
تاکنون از فزع ناوک خونخواره تو نشدی هیچ گرازی ز نشیبی به فراز
و اشاره به داستان بیژن گیو و رفتن او به توران برای کشتن گرازان است که
در شاهنامه آمده و در قصایدی که به مدح مسعود غزنوی ساخته، هم به شاه ایران
اشاره کرده از جمله بازگشت او را از اصفهان به غزنین پس از فوت محمود،
درخواست کرده و ضمن آن گفته است: (۲)

ای برید شاه ایران از کجا رفتی چنین نامه‌ها نزد که داری؟ باز کن بگذار هین
و در پایان قصیده گوید:
بس شگفتی نیست گر چون آبگینه بترکد

هر دلی کز شاه ایران اندر آن بغض است و کین
و در قصاید مدح محمود غزنوی نیز به خسرو ایران و شاه ایران اشاره دارد از
جمله: (۳)

یمین دولت عالی، امین ملت باقی نظام‌دین ابوالقاسم ستوده خسرو ایران
و در این قصیده ایران و توران را برابر نهاده و تورانی را دشمن ایرانی
دانسته و گفته است:

ز ایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی
پس از چندین بلا کآمد ز ایران بر سر توران
و در یک قصیده به مدح محمد بن محمود گفته: (۴)

نهانی‌های اسکندر به ایران آری از یونان
خزینۀ شاه زنگستان به غزنین آری از کله

۱. ص ۲۰۰ و موارد دیگر ص ۳۵۳ و ص ۳۵۵ ضمن مدح امیر یوسف نام ایران آمده و نیز ص ۲۸۵.
۲. ص ۲۹۹ و از موارد دیگر در مدح مسعود که نام ایران آمده: ص ۱۴۲.
۳. ص ۲۵۵ و موارد دیگر در مدح محمود ص ۲۴۸، ص ۳۴۴، ص ۲۶۵.
۴. ص ۳۵۰.

و کله نام شهری و مدینه‌ای در میان جزیره^(۱)، و بندرگاهی است در هند در نیمه راه عمان و چین واقع است.^(۲) در نزهة القلوب^(۳) نوشته است:

«جزیره کله و سربزه از جزایر خلیج، دوم بحر هند است و در او معادن قلعی بسیار است.»

و در التفهیم^(۴) آمده:

«و آنکه جزیره‌های زنگیستان، و از جزیره‌های بزرگوار و نامدار که اندروست، سرانندیب... و جزیره کله، و از وی ارزیز و قلعی خیزد.»

و در قصیده‌ای به مدح حسنک وزیر و تدبیر او در آباد کردن و نظام دادن شهرها گوید:^(۵)

من قیاس از سیستان آرم که آن شهر من است

وز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر

تا خلف را خسرو ایران از آنجا برگرفت

در ستم بودند و در بیداد هر بیدادگر

و می‌گوید شهر سیستان پس از امیر خلف بانو خراب شد و مردم پراکنده

شدند، و چون وزارت به حسنک داده شد، همه جا از جمله شهر سیستان آباد

شد و نظام گرفت و مردمان گرد آمدند و باغها و بوستانها سرسبز و خرم شد.

در دیوان فرخی یک‌جا «ایران شهر» آمده ضمن مدح محمد بن محمود:^(۶)

از پرستیدن آن شاه که در ایران شهر گردنی نی که نه از منت او دارد بار

و یک‌جا «ایران زمی» آمده در مدح امیر یوسف بن ناصرالدین:^(۷)

۱. برهان قاطع.

۲. معجم البلدان - لغت نامه.

۳. ص ۲۳۱ - لغت نامه.

۴. ص ۱۶۸.

۵. دیوان فرخی، ص ۱۹۴، تصحیح دبیر سیاقی.

۶. ص ۹۹.

۷. ص ۲۳۵.

دخل ایران زمی از بخشش او ناید بیش ملک ایران زمی از همت او آید کم
و در مدح خواجه ابوالحسن حجاج، علی بن فضل بن احمد، «ایران زمین»
آورده و گفته است: (۱)

دستور زاده شاه ایران زمین حجاج تاج خواجهگان ابوالحسن
و ابن ابوالحسن حجاج، فرزند ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی (۲) وزیر
معروف محمود غزنوی بوده که به ترویج زبان فارسی علاقه داشت و در دیوان
فرخی از مدح این وزیر اثری نیست. (۳)

۱. ص ۳۱۶، و مورد دیگر ص ۳۵۸ نام ایران ضمن مدح همین ابوالحسن حجاج.

۲. هشت مقاله تاریخی و ادبی، ص ۸۳-۹۶.

۳. فرخی سیستانی، تألیف دکتر یوسفی، ص ۱۱۷-۱۱۸، از موارد دیگر که نام ایران ضمن مدایح امیران و بزرگان در دیوان فرخی آمده باید به صفحات: ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۶۷، ۲۸۵، ۳۲۳، ۳۲۷، مراجعه کرد.